

مسئله جنایات جنگی و نقض حقوق بشر در افغانستان

نوشته: س. آزاد

اگست 2005

طرح ناگهانی مسئله جنایات جنگی و پیگرد عاملین آن در افغانستان، چنانچه در "قطب نمای" شماره ۷ مطالعه شد، توسط دفتر نام نهاد "مستقل" حقوق بشر افغانستان - هرچند بعنوان یک حرکت سمبولیک و عوامفریبانه - رویهمرفته حایز اهمیت میباشد، زیرا طرح این مسئله توسط هر منبعی که باشد، تأیید و اعتراف است به یک واقعیت عینی و انکارناپذیر جامعه ما؛ اعتراف به اینکه حداقل در طی دو دهه و نیم از حیات سیاسی این کشور، و برزمینه جنگ های ویرانگر و خانمانسوز، فجیع ترین جنایات ضد بشری در حق مردم ستمدیده، بیگناه و بی پناه ما اعمال شده است که در هر حالتی، مستلزم غور، بررسی و بازخواست میباشد.

هرچند طرح مسئله "جنایات جنگی" برای غور پیرامون این پدیده، و بغرض واریسی و حسابدهی، در نظر هر انسان حقیقت جو و خواهان صلح، انصاف و عدالت، ظاهراً یک امر بسیار بدیهی می نماید که هیچ شگفتی را هم برنمی انگیزد، اما این در واقع، همان ظاهر قضیه میباشد. کافیت تا به عمق مسئله فرو رفته و پیرامون آن اندکی تأمل نماییم، تا روشن گردد که برعکس، نفس طرح مسئله "جنایات جنگی" و "نقض حقوق بشر" در سرزمین واقعیت افغانستان، چنانچه تذکار یافت، بسیار شگفت انگیز و حایز اهمیت میباشد، چه رسد به پیگرد قانونی مرتکبین جنایات ضد بشری و کشانیدن شان بپای میز عدالت و دادخواهی!

ناگفته پیداست که این اظهارنظر، نه بمفهوم تأیید و تمجید از کار گویا مبتکرانه دفتر به اصطلاح مستقل حقوق بشر افغانستان، بلکه برعکس در حکم سند محکومیت خود همین "دفتر" هم باید تلقی گردد، که بعنوان ابزار خدعه و تزویر، در خدمت امپریالیسم و ارتجاع عمل می نماید؛ این نکته را هم در جای مناسب در این نوشته، روشن خواهم ساخت.

باری، برای فهم موضوع "جنایت جنگی" بعنوان یک مسئله حیاتی در خورغور، واریسی و بازخواست در شرایط جامعه جنگ زده، ویران و اشغالی افغانستان، لازم می افتد که مسئله را در خطوط کلی و آنهم بعنوان فتح باب، از زوایای چندی به کنکاش گرفت.

بررسی ما در اینجا، عمدتاً پاسخی باید باشد به پرسش های زیر:

- "جنایات جنگی" چیست و چگونه باید آنرا بررسی و درک نمود؟

- عاملین "جنایات جنگی" و "جنایت علیه بشریت" در افغانستان کیانند؟

- چرا و چگونه موضوع « جنایت جنگی » و نقض حقوق بشر در افغانستان ، به یکبارگی برسر زبان ها می افتد؟

- "ابتکار" طرح مسئله "جنایت جنگی" توسط دفتر نام نهاد حقوق بشر افغانستان ، به چه معنا میباشد؟

– چرا مسئله "جنایات جنگی" و جنایت علیه بشریت در سرزمین واقعیت افغانستان و رسیدگی بدان حایز اهمیت حیاتی است؟ ...

"جنایت جنگی" و مسئله حقوق بشر

اگر « جنگ » پدیده ایست تاریخی که قدامت آن ، به قدامت تاریخ بشری در جامعه طبقاتی رسیده ، به نحویکه انسان ها در اعصار و دوران های ممتد تاریخی ، به این پدیده ، به علل و انگیزه ها ، به نقش و اثرات آن برسرنوشت انسان و تکامل جامعه ، و بلاخره به چگونگی معالجه آن ، از زوایای گوناگونگی نگریسته اند ، مسئله « جنایت جنگی » در مفهوم تعریف شده ، مدون و مورد توافق همگانی ، برعکس یک مسئله نسبتا نو و امروزی میباشد که با موضوع حقوق بشر ملازمت می یابد.

از آوانیکه مفهوم حقوق بشر ، احترام و رعایت آن بعنوان یک کل تجزیه ناپذیر و یک پدیده ماورای طبقاتی نژادی ، ملی جنسی ، مذهبی ... جای خودش را در تئوری ، یعنی در قوانین در فرهنگ و ادبیات بشریت متمدن بگونه ایکه در اعلامیه جهانی حقوق بشر و در منشور سازمان ملل بازتاب می یابد ، احراز نموده است، نقض این حقوق و از جمله « جنایت جنگی » هم بنوبه خویش ، محکمی گردیده است برای پیمایش میزان جدیت در کاربرد عملی خود مقوله ، زیرا چنانچه « جنایت جنگی » عملا بعنوان یک مفهوم ، یک معیار سنجشی و یکی از موارد و جلوه های بارز نقض حقوق بشر مطرح نظر قرار نگیرد ، سخن گفتن از احترام به حقوق بشر و رعایت آن هم ، فاقد معنا و محتوا خواهد بود.

پس « جنایت جنگی » در تئوری و برحسب توافقات یا مفاد کنوانسیون های بین المللی ، بمثابه یک معیار سنجشی و یکی از موارد و جلوه های عملی نقض حقوق بشر ، رسماً مورد قبول دول ، سازمان ها و موسسات سیاسی ، حقوقی و قضایی بین المللی میباشد. در این مفهوم ، « جنایت جنگی » به آن اعمال ، اقدامات ، سیاست ها و کارنامه های عملی و خصمانه افراد ، جماعات ، ارگان ها و دولت های درگیر جنگ اطلاق میگردد که ناقض اصول و مقررات شناخته شده دوران جنگ و دیگر موازین حقوق بشر باشند؛ اصول و مقرراتی که نه تنها اقدامات و عملکرد های خصمانه میان طرف های درگیر جنگ را ، بلکه عملکرد های شان در قبال مردمان عادی و غیر نظامی را نیز ، تنظیم و مقید می سازند؛ بطور مثال بدرفتاری با اسیران جنگی تا سرحد شکنجه و کشتار ، بنابر قوانین و مقررات جنگی و دیگر موازین حقوق بشر اکیدا ممنوع میباشد. تخطی کنندگان از این اصول ، مرتکب جنایت جنگی میگرددند که به همین مناسبت می باید مورد پیگرد قانونی قرار گیرند.

تجاوز به یک کشور بدون دلیل موجه و اثباتی ، و در نتیجه آزار و اذیت مردم عادی ، دست درازی به جان ، مال و حرمت شان ، زندان ، شکنجه و کشتار مردمان نظامی و غیر نظامی و باقی خسارات ، تلفات و ویرانی های حاصل از آن ، همه در حکم « جنایت جنگی » و جنایت علیه بشریت محسوب میگرددند. سرکوب نظامی مخالفین بدست یک دولت مستبد و حکام خودکامه ، هتک حرمت ، شکنجه و کشتار مخالفین در طی عملیات جنگی و یا خارج از آن بدون محاکمه و اثبات جرم ، همه بمفهوم « جنایت جنگی » بوده و می بایست مورد تعقیب و پیگرد قانونی قرار گیرد.

افراد ، جماعات و گروه هایی که با کاربرد زور مسلح ، به هر دلیل سیاسی اعتقادی ، نژادی ، قومی ... که باشد چه مخالفین و چه مردم عادی غیر نظامی را شکنجه ، سرکوب و ترور نموده ، به جان ، مال و کرامت شان تا سرحد کشتار ، دست درازی می نمایند برحسب قوانین و مقررات جنگی

و موازين حقوق بشر ، مرتكب « جنایات جنگي » و جنایت علیه بشریت گردیده و به همین عنوان هم ، مورد بازجویی و پیگرد قانونی قرار میگیرند...

با این وجود ، این تعریف از مفهوم "جنایت جنگي" و "جنایت علیه بشریت" با تمام بار اخلاقی و ظاهر آراسته و دموکراتیک خود ، عنصری از يك ضعف و کمبود جدی را هم با خود حمل می نماید که تطبیق عملی آنرا ، چنانچه خواهیم دید ، بعضا به مشکل جدی مواجه میسازد ؛ ضعف و کمبود این تعریف ، ریشه در طرز نگرش ایده آلیستی حاکم بر خود مفهوم « حقوق بشر » دارد که جنایت جنگي و جنایت علیه بشریت هم ، بعنوان یکی از موارد و جلوه های نقض آن حقوق ، محسوب میگردند ، زیرا « حقوق بشر » در اینجا چنانچه اشاره شد ، در مفهوم و تلقی مروج ، بمثابة يك پدیده ماورای طبقاتی مورد مذاقه قرار گرفته ، و به همینسان هم مبنای عملی مییابد! بنابراین بشری که خود و حقوقش محور ارزیابی این نگرش میباشد بشریست انتزاعی و نه تاریخی ؛ بشری که نه تنها هستی مادی اش بلکه تمامی افکار ، ایده آل ها مصایب ، رنج ها و حقوق انسانی اش هم در مجموع ، از خاستگاه اجتماعی تاریخی وی ، بطور تصنعی و اراده گرایانه جدا گردیده است.

از اینجاست که چنانچه قرار به تأمین ، تطبیق و رعایت عملی حقوق بشر مبتنی بر عدالت و انصاف باشد ، بناگزی این حقوق و قبل از همه ، صاحب این حقوق ، یعنی بشر مورد نظر را می بایست از پوسته ایده آلیستی آن بدر آورده و وی را با قرار دادن در جایگاه تاریخی خودش ، تعریف و شناسایی نموده و حقوقش را توزین و تأمین کرد. در همچو حالتی میباشد که تباین در موقعیت های اجتماعی انسان ، آنچه در خارج از حیطه شعور و اراده ما عینیت دارند ، یا به سیاق دیگر تمایزات طبقاتی ، انعکاس واقعی شانرا آینه وار در تمامی زمینه ها از جمله در حوزه حقوق بشر نشان میدهند ؛ تنها با رفع این تمایزات است که میشود ، چارچوب حقوقی عدالتمندانه بشر حقیقی و نه انتزاعی را مشخص و تدوین ، و بر این مبنا ، تطبیق عملی حقوق بشر و مبارزه علیه هر نوع تخطی از آنرا ، از حوزه خیال بمنصه عمل کشانید. و تنها در اینصورت است که پیوند منطقی میان تئوری و پراتیک برقرار گردیده ، تعریف ها ارزش ها ، مفاهیم و ایده آل های انسان و از جمله حقوق بشر هم ، با واقعیت عینی انطباق یافته ، و بر زمینه يك عمل مبارزاتی آگاهانه ، صادقانه و هدفمند ، به تحقق میرسند.

اگر حقوق يك انسان سفید غربی بطور مثال با حقوق يك سرخپوست امریکایی ، يك زنگی افریقایی و ... در عمل هیچگاهی یکسان نبوده است؛

اگر حقوق يك سرباز معمولی امریکایی ، اسرائیلی و ... بدلیل موقعیت وی در خدمت ارتش متجاوز و اشغالگر امپریالیستی ، با حقوق يك انسان فلك زده افغانی ، عراقی فلسطینی ، ویتنامی و ... مساوی نمی باشد ؛

اگر حقوق بشر برای يك حاکم خودکامه و زورگو ، يك سرمایه دار استثمارگر ، يك ارباب صاحب املاك و ... بلاخره يك جنگسالار صاحب مال ، سلاح و لشکر ، معنایی غیر از آن دارد که برای يك رعیت تحت فرمان ، يك کارگر مزدور ، يك برزگر بی زمین و يك شهروند بینوا و بی سلاح ؛ بنابراین رسیدگی به حقوق این کتگوری های متفاوت از هم ، و رعایت عملی آن ، برخلاف خواست و تمنیات قلبی انسان گرایانه ما ، عملا متفاوت و متمایز خواهد بود ! از اینجاست که تعریف و استنباط ما از نقض حقوق بشر هم ، در همان نمونه ها و نمود های « جنایت جنگي » و جنایت علیه بشریت ، به نسبت موقعیت های متفاوت اجتماعی همان کتگوری ها و حقوق منبعث از آن ، همچنان متفاوت و متمایز میباشد که انعکاس خودش را در رابطه با تطبیق حقوق بشر ، یعنی در پیگرد حقوقی موارد نقض حقوق بشر و از

جمله پیگرد جنایتکاران جنگی ، بجا میگذارد که انتظار دیگری هم نمیتوان داشت. و این هم نکته ایست که می باید آنرا در مبحث جداگانه ای بعنوان « جنایتکاران جنگی کیانند؟ » بررسی نماییم.

جنایتکاران جنگی کیانند؟

در مبحث بالا ، ضمن تعریف و تشریح مقوله های « جنایت جنگی » و « جنایت علیه بشریت » بمثابه مواردی از نقض حقوق بشر ، بگونه ایکه در اسناد ، مدارک و یا عرف شناخته شده بشریت متمدن از آن صحبت میشود ، همچنان بر يك ضعف و کمبود جوهری در آن تعاریف و نگرش غالب ، انگشت گذارده که منشاء آن هم ، در استنباط عام ، مکانیکی و متافیزیکی از خود مفهوم حقوق بشر مشخص گردید ؛ افزون بر آن ، یادآور شدیم که همین درك و تلقی ناقص از مفهوم « حقوق بشر » است که از جهتی ، تطبیق عملی آنرا نیز _ با هر نیتی هم که باشد _ به مشکل مواجه میسازد ، زیرا کمبود ، ابهام و عدم وضوح در مفاهیم ، باب استنتاج متفاوت و متعارض ، و سو استفاده از ارزش ها را باز گذاشته که در نتیجه ، دوگانگی در مفاهیم ، به دوگانگی در عمل و برعکس ، منتهی میگردد ؛ بهمین دلیل است که گهگاهی در بسا از موارد در عرصه سیاست جهانی ، آشکارا از اخلاق یا مورال دوگانه سخن بمیان میآید. اینک بکوشیم همین نکته را در رابطه با موضوع مورد بحث خود در اینجا که همان « جنایت جنگی » و « جنایت علیه بشریت » میباشد بیشتر مورد مذاقه قرار داده تا بر این مبنا ، درك و استنباط این نوشته ، از هویت عاملین جنایات ، یا همان جنایتکاران جنگی را هم بیان نموده باشیم:

این دیگر مسلم است که در يك جهان طبقاتی ، هر پدیده ای هم خصلت و مهر طبقاتی دارد؛ و در رابطه با موضوع مورد نظر ما ، باید گفت که آنچه برای يك فرد ، يك جماعت ، يك طبقه و يك ملت تحت ستم ، بنام ظلم ، ستم ، بیعدالتی و پامال شدن حقوق انسانی شان مطرح است ، برخلاف برای فرد ، جماعت ، طبقه و ملت ستمگر ، حق مشروع برتری ، رفاهیت ، عظمت طلبی و عدالت جاویدان معنی میگردد؛ برده ، سرف ، رعیت و کارگر مزدور ، هیچگاهی با برده دار ، ملاک ، اشراف و سرمایه دار ، دارای حق ، مقام و منزلت انسانی یکسان و یگانه نبوده ، و به همینسان ملت تحت ستم و ملت ستمگر هم ، دو کتگوری ماهیتا متضادی میباشند که حق و منفعت یکی ، سلب حق و پا مال شدن منفعت دیگری را تداعی می نماید. شرط اساسی در اینجا ، آنچنان که آثار و کتب مقدس و نامقدس بسیاری ارشاد می نمایند ، همانا تأکید بر اصل جاودانگی تفاوت ، تمایز و نابرابری گویا برخاسته از فطرت انسانی میباشد !

بااین وجود ، پس معلوم نیست که آن مفهوم تجزیه ناپذیر و جهانشمول حقوق بشر ، در شرایط يك جامعه و جهان طبقاتی ، دیگر چگونه ممکن است دارای معنای یگانه بوده و عینیت مادی یابد؟ آنچه امروز برای يك انسان افغانی ، عراقی ، فلسطینی و ... حق مبارزه علیه تجاوز و اشغالگری ، و مبارزه برای آزادی از یوغ اسارت و انقیاد امپریالیستی ، حق خود ارادیت و تعیین سرنوشت معنی میشود ، برای آقای بوش و طبقات حاکمه امریکا و هم پیمانان شان ، چیزی غیر از پررویی ، سرکشی ، تروریسم و در نهایت نقض حق سیادت امپریالیستی نمیشد؛ مگر نه اینست که آنها در منطقه ای به بعد هزاران میل از مرز های جغرافیایی شان ، از امنیت و منافع حیاتی کشور های خویش صحبت نموده ، طوریکه برای تأمین و تحقق آن ، حاضرند عملاً جهانی را بر سر باشندگان آن ، بخاک یکسان نمایند؟!

برعکس ، اگر نقض حقوق بشر يعني ارتكاب « جنایت جنگي » و « جنایت عليه بشریت » توسط يك سرباز معمولي امريكايي ، انگليسي ... و ارتش هاي متجاوز و اشغالگر شان ، كشتار صدها و هزارها انسان بيگناه و بيدفاع ، تخریب كامل يك كشور ، و بھاك و خون كشانيدن يك ملت ... همه و همه در حكم دفاع از امنيت ملي امريكا ، انگليس ، اسرئيل ... بنام الزامات دفاع از ارزش هاي تمدن غرب از جمله استقرار دموكراسي و تأمين حقوق بشر معني و توجیه ميشود ، براي يك انسان آزاديخواه افغاني ، عراقي ، فلسطيني و ... در حكم تجاوز ، كشتار دسته جمعي ، جنایت جنگي و جنایت عليه بشریت میباشد.

اينها همه شرح و بيان واقعي اوضاع و رویداد هاي عيني خارج از ذهن و اراده ما بوده كه همه روزه در جلو چشمان ما بوقوع مي پيوندند. پس در همچو اوضاع و در تحت چنین شرايطي ، چگونه ميشود « جنایات جنگي » را تشخيص ، و هويت حقيقي « جنایتكاران جنگي » را هم ، شناسايي و آنها را سرانجام بپاي ميز محاکمه و عدالت كشانيد؟

من در اینجا ، چنانچه قبلا هم اشاره نموده ام ، استنباط خودم را در زمينه ، ارائه مي نمايم كه ميتواند بيان دیدگاه ها ، آرزو ها و خواسته هاي اكثریت بشریت مظلوم و بينوای روي زمين باشد ؛ چون در این جهان طبقاتي ، چنانچه ملاحظه مي نماييم ، با استناد به مفهوم تجزیه ناپذیر ، جهانشمول و ماوراي طبقاتي حقوق بشر ، نميشود هیچ معضله اي از جمله مسأله نقض حقوق بشر را بطور عادلانه اي كه منافع این بخش از بشریت را مطمئن نظر داشته باشد ، حل نموده و به سوال مطروحه خويش هم كه جنایتكاران جنگي كيانند؟ ، پاسخي مورد قبول همگاني ارائه داشت . از اينجاست كه لازمي مي نمايد تا چارچوبه و معياري را بدست داد كه بر پایه آن ، بتوان معضل مورد نظر را ، از پایگاه خواست و منافع عادلانه و برحق اكثریت بشریت صلحدوست و آزاديخواه جهان ، بررسی و حل نمود:

اگر « جنایت جنگي » يك موردی از نقض حقوق بشر بوده ، و « جنایتكاران جنگي » هم بنابرین ، بموجب ارتكاب جرایم شان ، مي بايد بپاي ميز عدالت كشانیده شوند ، پس قبل از همه بايد پرسيدكه آیا خود جنگ اساسا معادل جرم و جنایت نميباشد؟

چنانچه به این پرسش پاسخ مثبت داده شود ، نتیجه آن خواهد شد كه تاريخ جامعه بشري را هم ضمنا ، تاريخ جرم و جنایت تعريف نماييم ! زیرا ما در مبحث قبلي و در همان آغاز خاطر نشان نموديم كه « جنگ » پدیده ايست تاريخي كه قدامت آن ، به قدامت تاريخ بشري ، يا بعبارت دقيقتر ، به قدامت تاريخ مبارزه طبقاتي ميرسد؛ در چنین حالي آیا ميشود ادعا نمود كه « جنگ » با سرشت ذاتي انسان ملازمت داشته و بنابرین ، بشریت روي زمين همه ، جنایتكاران جنگي هستند ، و يا حداقل این پتانسيل از جنگ و جنایت جنگي را ، دارا ميباشند؟!

واضح است كه پاسخ مثبت به اينگونه پرسش ها ، يك امر پوچ ، احمقانه و بي محتوا خواهد بود كه قبل از همه ، آقای جورج . دبليو بوش رئيس جمهوري امريكا ، به شما اعتراض خواهد كرد كه با این حكم خويش ، جنگ ضد تروريستي ايشان را هم ، معادل با جرم ، و در نتیجه شخص مبارك شان را هم ، جنایتكار جنگي معرفي نموده ايد! به همينسان ، حضرات سران و قومندان هاي خوش نام مجاهدین در ائتلاف شمال كه در هر گوشه و كنار كشور و اينك در دولت دست نشانده كرزي ، حضور قدرتمند داشته و دارند ، به شما اعتراض خواهند كرد ، كه جهاد مقدس ضد روسي و همچنان جنگ ضد تروريستي شان در كنار امريكايي ها و متحدین امپرياليست شان عليه « طالبان » را ، جرم و جنایت قلمداد نموده و در نتیجه ، خودشان را جنایتكار جنگي خوانده ايد!

اگر برعکس ، پاسخ ما به سوال مطروحه منفي باشد ، يعني اذعان نماييم که نفس جنگ و هر نوع جنگ را ، با آنکه اغلب باعث بدبختي ، بربادي ، ويراني ، کشتار ، فقر ، گرسنگي ، بيماري ، بي خانماني ، آوارگي و مصايب بي شمار ديگري ميگردد ، نمي شود اساسا با جرم و جنايت مساوي و همرديف دانست ، بازهم اين پرسش مطرح ميباشد که چرا و تحت کدام شرايطي؟ و اين جنگ بلاخره چه نوع جنگي خواهد بود ، مرز تمايز آن با جرم و جنايت چيست ، و کدام سياست جنگي اي بايد آنرا هدايت نمايد؟

پاسخ به اين پرسش ها ، مطلب را روشن و مقصود را هم که عبارت از تشخيص هويت جنايتکاران جنگي ميباشد ، برآورده خواهد ساخت:

اگر راست است که جنگ بطور کلي منشاء بربادي ، بدبختي و عامل ويراني ، کشتار ، فقر ، گرسنگي و مصايب بيشماري از اين قبيل ميباشد ؛ اين هم درست بوده و چنانچه تاريخا به اثبات رسیده است که ، جنگ همچنان و تحت شرايط مشخصي عامل نجات ، آزادي ، سرفرازي ... و در نهايت منشاء صلح ، امن ، ترقي و پيشرفت گرديده و ميگردد ، که جنگ هاي انقلابي داخلي ، جنگ هاي آزاديخواهانه ضد استعماري و ضد امپرياليستي ، جنگ ضد استبداد و فاشيسم ... همه و همه مدرک اثبات اين مدعا ميباشند؛ يعني اگر جنگ ، جنبه تخریبي و ويران کننده دارد ، جنبه تعميري و تنوير کننده هم دارد که نبايد آنرا انکار نمود. پس جنگ بطور کلي چيست و چگونه ميتوان اين پديده را بررسي و درک نمود؟

اين ديگر يك تعريف پايه اي و به ثبوت رسیده و يك مفهوم بدیهي و جا افتاده از جنگ ميباشد که ميگويد:

« جنگ ادامه سياست است با وسايل ديگر » .

بنابرين ، براي فهم يك جنگ و خصلت آن ، براي درک و شناسايي هدف يا اهداف جنگي ، براي تشخيص نيات واقعي طرف هاي درگير در جنگ و هويت حقيقي شان ، به ناگزير مي بايست ، سياست هاي قبل از جنگ شان را مورد بررسي و مذاقه قرار داد ؛ سياستي که به جنگ منجر گرديده ، و جنگي که ادامه و محصول همان سياست ميباشد. پس جنگ ادامه سياست است و سياست هم جنگ. اين مفهوم و تناسب منطقي البته برحسب اوضاع و شرايط مختلف ، در اشکال و به شيوه هاي متفاوتي در تاريخ ، تبارز مي يابد؛ گاهي نهاني و آرام يعني مسالمت آميز ، و زماني هم آشکارا و داغ يعني قهر آميز. گهي در محدوده يك جغرافياي مشخص يعني در قلمرو يك کشور میان طبقات متخاصم اجتماعي ، و زماني هم خارج از مرز هاي ملي ، میان دو کشور و يا هم در مقياس جهاني میان مجموعه اي از کشور ها .

جنگ هاي داخلي که در ادبيات آلماني به Burgerkrieg مسمي ميباشند ، ادامه سياست هاي طبقات اجتماعي متخاصم در يك جامعه طبقاتي ميباشند که بشکل آرام و نهاني آن ، پيوسته و بلا انقطاع جريان داشته ، و اما اينک تحت شرايطي مشخص و در يك مقطع معيني از تکامل خود ، بشکل روياروي و تخاصم علني و آشکار ، يعني در شکل داغ و قهرآمیز خود در جلو چشمان ما ظاهر ميگردند. اگر سياست ، اصل اساسي مبارزه طبقاتي است ، پس جنگ هم بمفهوم ادامه همین سياست ، شکل تکامل یافته و عالي ترين مرحله آن ميباشد که ابزار و وسايل داغ و قهرآمیزی را بخدمت ميگيرد. قيام اسپارتاکوس، اوج تکامل مبارزه طبقاتي برده گان را با امپراطوري برده داران روم باستان که سزار مظهر گوياي جبروت آن بود، به نمايش ميگذاشت ؛ جنگ خونين میان طرفين ، محصول بلافصل کارکرد

انتاگونیسیم میان هر دو ، و تداوم سیاست ضد بشری رومی ها برای حفظ نظام برده داری و سیادت برده داران بود.

مطلق گرایی و سیاست های اختناق آمیز و اسارتبار اشراف فئودال علیه دهقانان بود که طی قرون متمادی ، به برپایی شورش ها و خیزش های پراکنده ولی مستمر دهقانی زمینه می داد ؛ پس سیاست منبعث از تضاد قایم در مناسبات نابرابر و غیر انسانی میان طرفین بود که ، تکامل خودش را در منعطف های زمانی ، بناگذیر در جنگ های خونین دهقانی علیه مطلقیت نظام فرتوت فئوالیته نمایان می ساخت.

همین قانونمندی است که مناسبات میان کارگران مزدور و صاحبان سرمایه را تعیین و مشخص میسازد؛ بر مبنای همین قانونمندی است که ، سیاست مبارزاتی و حق طلبانه صنفی ، دموکراتیک و آزادیخواهانه طبقه کارگر بلا انقطاع و اساسا بشکل مسالمت آمیز ، علیه استثمار نظام ضدبشری کارمزدی و توتالیتریسم سرمایه بجریان می افتد؛ مبارزاتی که در کارگاه ، کارخانه ، مزرعه و تمامی عرصه های تولید اجتماعی ادامه داشته و بلاخره در مقاطعی و تحت شرایطی معین ، به قیام ها و جنبش های قهرآمیزی در سطح جامعه تکامل یافته و می یابند ، که انقلاب سوسیالیستی ، تجسم گویای شان می باشد. البته نمونه های بی شماری از این مبارزات و تکامل خونین شان تا سرحد جنگ مسلحانه را ، تاریخ در حافظه سپرده است که بعنوان نمونه ، میتوان در اینجا از کمون پاریس و انقلاب اکتبر 1917 یاد نمود.

اینک قبل از آنکه به بحث خود ادامه بدهیم ، لازم است در اینجا مکتبی مختصر نموده و از مجموعه اظهارات تا کنونی ، چند نکته اساسی را بعنوان یک جمع بندی استخراج نماییم:

- جنگ یک پدیده غریزی غیر اخلاقی منبعث از فطرت انسانی نمی باشد؛ نه برده و نه برده دار ، نه فئودال و نه سرف ، نه کارگر مزدور و نه سرمایه دار شکم گندیده ، هیچکدام بمیل و رغبت یا غریزه ذاتی خویش ، جنگ طلب نبوده و جنگ طلب زاده نشده اند ، جنگی که به یقین منشاء مصایب زیادی به هردو می گردد. پس جنگ برخلاف - فرقی نمیکند کدام جنگی - همواره و در هر شرایط مشخص تاریخی ، محصول سیاست های معینی می باشد ؛ یعنی جنگ کلا ادامه سیاست است اما با وسایلی دیگر که بروفق قانونمندی های خودش بوقوع می پیوندد؛ از اینجاست که میگوییم ، جنگ پدیده ایست تاریخی و قانونمند.

- جنگ بطور کلی دارای دو جنبه اساسی می باشد؛ جنبه تخریبی و ویران کننده ، و جنبه تعمیری و تنویر کننده. اگر جنگ های عنان گسیخته تمامی زورمندان ، ستمگران و استثمارگران در تاریخ ، همواره بحکم اهداف آزمندانه و خصلت ضد بشری شان ، منشاء خرابی ، ویرانی ، مصایب و بدبختی گردیده اند ، برخلاف ، جنگ های آزادیخواهانه و حق طلبانه ستمکشان و زحمتکشان بحکم ضرورت شان ، راه ، شیوه و وسیله ای بوده اند در قبال زورگویی های تمامی نیروهای خودکامه ، ستمگر و استثمارگر. همین نوع جنگ های حق طلبانه و رهایی بخش میباشند که انجام پیرومند شان ، چرخ حرکت تاریخ را بجلو کشیده و در مقاطعی موجب اعتلای انسان و جامعه انسانی گردیده اند. بنابراین جنگ های انقلابی ترقیخواهانه و آزادیبخش ، از بنیاد با جنگ های ارتجاعی ، ضد انقلابی و خانمان برانداز متفاوت میباشند.

- خصلت اساسی هر جنگی را هم ، طبیعت سیاست حاکم بر آن و چگونگی هدف یا اهداف جنگی تعیین میکند؛ بنا به خصلت اساسی یک جنگ و هدف منشود آنست که مشروعیت یا عدم مشروعیت

آنهم مشخص میگردد. از اینجاست که ما می توانیم عملا از جنگ های مشروع و عادلانه و جنگ های نا مشروع و نا عادلانه صحبت نماییم که تاریخ نمونه های بی شماری از آنها را بخود دیده است؛ همین جنگ های مشروع و عادلانه هستند که همچنان با خصلت انقلابی، ترقیخواهانه و آزادیبخش شان، بعنوان يك ضرورت در دستور کار تاریخ بوده و میباشند. پس ما زمانیکه بحق، از مشروعیت و عادلانه بودن يك جنگ و از ضرورت عینی و تاریخی چنین جنگی سخن میگوییم، معنای آن ضمنا اینست که جنگ مشروع و عادلانه، نمی تواند مساوی و برابر با جرم و جنایت باشد؛ و مبارزین چنین جنگی، چه در سطح افراد و جنبش ها و چه در سطح يك ملت را نمی توان با جنایتکاران جنگی به اشتباه گرفت. برعکس، این جنگ های غیر عادلانه میباشند که عاملین شان، بحکم همان اهداف و سیاست های غارتگرانه، تجاوزکارانه، ارتجاعی و امپریالیستی، آگاهانه مسبب رنج ها، خرابی ها و مصیبت های بی شمار و بدین لحاظ، مرتکب جرم و جنایات جنگی ضد بشری میگرددند؛ پس عادلانه بودن یا غیر عادلانه بودن يك جنگ، معیاری است اساسی در تعیین ماهیت جنایتکارانه جنگ، و بدین منوال در تشخیص هویت عاملین جنایتکار آن که ما آنها را « جنایتکاران جنگی » مینامیم.

اگر نفس حقوق بشر و براین مبنا، « جنایت جنگی » و « جنایت علیه بشریت » را نه با تمکین بر اصل انسان انتزاعی، بلکه با مطالعه انسان تاریخی می بایست تعریف و شناسایی می نمودیم، به همینسان هویت جنایتکاران جنگی را هم، می باید با تشخیص خصلت خود جنگ و کارنامه های عملی نیرو های درگیر، و بلاخره با محور قرار دادن معیار عادلانه بودن و یا غیر عادلانه بودن هر جنگی، شناسایی کنیم. انطباق عملی همین اصل را اینک بکوشیم در سر زمین واقعیت افغانستان نشان داده و ببینیم که جنایتکاران جنگی در اینجا، به کی ها اطلاق شده، و این کنگوری واقعا شامل چه کسانی میگردد:

بیست و هفت سال از جنگ در افغانستان، در يك شکل داغ، خونین و خانمانسوزی که ما از آن صحبت می نماییم، میگذرد؛ اولین جرقه های این جنگ، با کودتای ننگین خلقی ها و پرچمی های میهن فروش زده شد که متعاقبا، با تجاوز رهنانه اربابان سوسیال امپریالیستی و اشغالگر شان، به يك حریق مهار ناپذیری مبدل گردید که شعله های سرکش دشمن سوز آن، بفوریت کران تا بکران کشور را فراگرفت.

در تقابل با سیاست ها و کارنامه های رقیب سوسیال امپریالیستی است که امپریالیست های غربی هم و در رأس شان امریکا، به همسویی ارتجاع منطقه و از طریق گماشتگان خود ساخته شان بنام تنظیم های اسلامی جهادی، با بخدمت گرفتن تمامی امکانات سیاسی، نظامی، مالی، اطلاعاتی و تبلیغی، قویا وارد میدان معرکه میگرددند. بدینوسیله است که آنها، برای بهره اندوزی های آزمندانه از سیر حوادث و رخداد های افغانستان که عامل قدرتمند برهم خوردن تعادل قوای دوران « جنگ سرد » در این سرزمین – و شاید هم در منطقه – به نفع سوسیال امپریالیست های شوروی بود، « جنگ سرد » شان را بر سر مردم ستمدیده کشور در افغانستان، به يك جنگ داغ و خانمانسوزی مبدل نمودند؛ قریب به دو میلیون کشته، صد ها هزار ناقص اعضا، چند میلیون آواره و خانه بدوش در داخل و خارج، تخریب کامل زیربنای اقتصادی، انحطاط فرهنگی، هزاران مصیبت دیگر اجتماعی ... و در نهایت پیشگیری از رشد و تکامل طبیعی جامعه، پیامد منطقی و بلافصل همین رقابت های سوسیال امپریالیستی و امپریالیسی دوران « جنگ سرد » در افغانستان میباشند. جنگ تحمیلی ایکه، با گرفتن يك قربانی عظیم انسانی، با ویرانگری ها و آثار خانه خرابکن بر زیربنای مادی و روبرنای

سیاسی فرهنگی ، و با پیشگیری از رشد و تکامل جامعه و ... کشور ما و باشندگان ستمدیده آن را برای دهه های طولانی ، بیرحمانه از کاروان رشد و ترقی اجتماعی به عقب انداخته و بدینسان بزرگترین فاجعه تاریخ معاصر افغانستان را بار آورده است! این همان واقعیت تلخ و تکان دهنده ای می باشد که ا. انیس ، از آن بنام تراژیدی افغانستان - محصول خونبار « جنگ سرد » یاد می نماید.

چنانچه خواسته باشیم در پرتو تحلیل و استنباط این نوشته از مسئله نقض حقوق بشر که « جنایت جنگی » و « جنایت علیه بشریت » از مظاهر گویای آن میباشند ، و با تمکین بر معیار های ارائه شده برای تعریف جنگ ، تعیین خصلت يك جنگ ، نوع جنگ ، طرف های درگیر در جنگ ... سرانجام ، هویت جنایتکاران جنگی را در سرزمین واقعیت افغانستان مشخص نماییم ، در اینجا بدون هیچ تردیدی، با علانیت و با صدای رسا باید اعلام کنیم که:

عاملین نقض حقوق بشر از جمله جنایات جنگی دو نیم دهه جنگ خانمانسوز در افغانستان عبارتند از سوسیال امپریالیست های متجاوز و اشغالگر شوروی سابق و رقبای امپریالیستی شان به رهبری اضلاع متحده امریکا ؛ آنها با تجاوز ، اشغالگری و مداخلات بی پایان در تمامی شوون جامعه ، رقابت های دوران « جنگ سرد » شان را ، بر سر مردم ستمدیده افغانستان به يك جنگ داغ خانمانسوز مبدل نمودند که اثرات ناگوار آن ، وجدان بیدار هر انسان آزاده ، صلحدوست ، عدالتجو و ترقیخواه در جهان را متأثر و متألم ساخته و میسازد؛ رقابت ها و مداخلات خونین و خانه خرابکن آنها در افغانستان ، در تخاصم آشکار با منافع مردم ما و در تعارض و تخالف با جمله اصول و موازین شناخته شده حقوق بشر بوده ، و بنابراین نامشروع و غیر عادلانه بوده و میباشند؛

پس رهبران شوروی سابق و امپریالیست های رقیب شان و در رأس آنها ، رهبران امپریالیسم امریکا ، عاملین نقض حقوق بشر در افغانستان میباشند که بعنوان « جنایتکاران جنگی » می باید شناخته شده و به همین عنوان هم ، حد اقل می باید بپای میز عدالت تاریخ کشانیده شوند.

حزب دموکراتیک خلق ، یعنی همان خلقی ها و پرچمی های جنایت پیشه و میهن فروش و همکیشان وطنی شان مثل احزاب و تنظیم های مختلف جهادی و طالبی و رهبران بدسگال شان ، بمثابه جاده صاف کن های تجاوز ، اشغال و مداخله در افغانستان عمل نموده و مسبب ویرانی ها ، خونریزی ها ، استخوان شکنی ها ، به زندان افگندن ها ، شکنجه دادن ها و اعدام ها (از جمله و بطور مثال اعدام دوازده هزار انسان بیگناه از دانشجو، دانش آموز تا کارمند دولتی و اهل کسبه و آنهم تنها در یکسال اول حاکمیت باند های آدمکش خلقی و پرچمی که لیست دوازده هزار نفری اسمای اعدام شدگان را خودشان بطور رسمی، در دیوارهای راهروهای وزارت داخله وقت آویزان نموده بودند) نسل کشی ها و تصفیه های قومی ، میخ به سرکوبیدن ها ، ترور مخالفین سیاسی و اعتقادی ، هتک حرمت و تجاوز به عفت زنان ، به راکت زدن منازل مسکونی عمدتاً در شهر کابل و تلفات جانی و مالی مترتب بر آن ، غصب اموال و ممتلكات مردم... و بلاخره آلام و بدبختی های بی شمار دیگری برای وطن و هموطن ما گردیده اند ، که مردم همه بر این جنایات فراموش ناشدنی وقوف داشته طوریکه اسناد و مدارک اثباتی زنده و گویایی برای آن نیز وجود دارد ؛ در واقع میشود گفت که سنگ و چوب کشور بدان شاهدهی میدهند. جنگ های خانمانسوز همین جناح های میهن فروش ارتجاع افغانستان - جنگ خلق و پرچم با احزاب جهادی ، جنگ تنظیمی میان برادران جهادی ، و جنگ جهادی ها با طالبان - که همه در تباری و همسویی کامل با طرح ها، نقشه ها و اهداف آزمندانه اربابان استعمارگر امپریالیستی و ارتجاعی شان براه انداخته شدند ، جنگی هایی بودند ارتجاعی ، ویران کننده و بنابراین ، نامشروع و غیر

عادلانه؛ به همین خاطر است که رهبران و مسئولین بلند پایه همین احزاب و گروه های وطنفروش ، جنایت پیشه و جفاکار – بدون هیچ اما و اگر – و آنانی هم که بطور اثباتی دست های شان بخون مردم بیگناه ما آلوده است ، می باید رسماً بعنوان « جنایتکاران جنگی » در دادگاه عادلانه مردم ، بپای میز محاکمه کشانیده شوند.

سیاست های ارتجاع جهانی و در مقدمه همه ، مداخلات خانمانسوز کشور های همجوار مثل پاکستان ، ایران ... و مداخلات شیخ های مرتجع عرب ، همه و آنهم از طریق گماشتگان ارتجاعي و شرف باخته شان در وجود احزاب و تنظیم های اسلامي جهادي و طالبی ، در ویرانی ، بی خانمانی ، کشتار مردم ستمدیده افغانستان و در وقوع صدها مورد دیگر نقض حقوق بشر ، قویا اثر داشته است؛ از اینجاست که رهبران مرتجع و بدنام همین کشور ها هم ، می باید بعنوان جنایتکاران جنگی و نقض کنندگان حقوق بشر در افغانستان ، در پیشگاه تاریخ محکوم گردیده و بپای میز عدالت کشانیده شوند.

برخلاف همه موارد یاد شده در بالا که به مقوله جنگ های ارتجاعي ، تجاوزگرانه ، نامشروع و غیر عادلانه تعلق میگیرند ، مبارزات برحق توده های ملیونی زحمتکش و تحت ستم افغانستان میباشد که از همان آغاز کودتای ننگین هفت ثور خلقي ها و پرچمی ها و در تمام دوران جنگ تحمیلی توسط رقبای متخاصم « جنگ سرد » ، برای دفاع از مال ، جان و نوامیس ملی ، و برای استرداد استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعي ... در تمامی عرصه های حیات اجتماعي ، به شیوه های گوناگونی از جمله در شکل مبارزات مسلحانه سرتاسري ، سازماندهی و براه انداخته شد؛

پس جنگ مقاومت ضد ارتجاعي ، ضد استعماري و حق طلبانه مردم ستمدیده افغانستان در آغاز ، خصلتا به کتگوری جنگ های آزادی بخش ملی تعلق داشته و بنابراین ، ضروري ، مشروع و عادلانه بود که متأسفانه با غصب رهبری سیاسي آن توسط احزاب ارتجاعي اسلامي ، از مسیر اصلي و اهداف آزادیخواهانه و منشود آن ، به بیراهه و انحراف کشانیده شده ، و متأسفانه در تداوم خونبار خود ، مردم و جامعه ما را ، بر زمینه جنگ های ارتجاعي توسط جناح های مختلف اسلامي – جهادي ، طالبی – و مداخلات خارجي ، تا پرتگاه نابودی کشانید که نهایتاً باردیگر به اشغال کشور توسط امپریالیست های امریکایی و متحدین شان منجر گردید. همین واقیعت دردناك است که اینك سیمای غم انگیز افغانستان را تصویر می نماید.

طرف های درگیر جنگ ارتجاعي در وجود طالب ها و متحدین داخلی و خارجي شان ، اشغالگران کنونی افغانستان – امریکایی ها و متحدین امپریالیست شان – و گماشتگان رنگارنگ شان در دولت دست نشانده کزري ، از جهادي ها و غیر جهادي ها، همه بخاطر نقض موارد بی شمار حقوق بشر مثل بمباردمان مناطق مسکونی ، کشتار های دسته جمعی مثل کشتار اسیران جنگی در قلعه جنگی در شمال ، در کنتینر ها ، به زندان افگندن ها ، شکنجه ها و اعدام های بی حساب در زندان های رسمی و خصوصی و ... مرتکب بدترین جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت گردیده اند؛ از اینجاست که اینها هم همه می باید بعنوان جنایتکاران جنگی، بپای میز عدالت و دادخواهی کشانیده شوند.

اینست شرح بسیار مختصر اما زنده و گویا از تبهکاری ها و جنایات فراموش ناشدنی در افغانستان؛ شرحی که بدون مبالغه ، تنها گوشه ای از موارد بی شمار نقض حقوق بشر مثل « جنایت جنگی » و « جنایت علیه بشریت » در این کشور و عاملین بدسگال آن را به تصویر می کشد.

خود فریبی یا مردم فریبی!

در بخش نخست این مقال و در همان دیباچه، طرح مسئله جنایات جنگی توسط کمیسیون نام نهاد مستقل حقوق بشر افغانستان، مسئله ای شگفت انگیز و حایز اهمیت قلمداد گردید؛ چرا شگفت انگیز و چرا حایز اهمیت؟

اگر قبول نمایم که امروزه در تحت شرایط اشغال نظامی و حاکمیت یک دولت دست نشانده امپریالیست ها در افغانستان، مرجعی هم بنام کمیسیون حقوق بشر وجود داشته و یا میتواند وجود داشته باشد، پذیرش این امر که کمیسیون مزبور بخواهد یا بتواند مستقلانه ابتکار طرح مسئله جنایات جنگی و پیگرد عاملین آنرا به عهده گیرد، بخودی خود شگفت انگیز و بدور از منطق علم و تجربه تاریخ خواهد بود.

آزادی و استقلال با شرایط اشغال و قیمومیت امپریالیسم یعنی موقعیت عملی مستعمره ای افغانستان، از بنیاد منافات دارد. از آنجاییکه تجاوزگران امپریالیست و مرتجعین خادم شانف چنانچه در مبحث گذشته نشان داده شد، خود از زمره یزرگترین جنایتکاران جنگی و عاملین نقض حقوق بشر میباشند، بنابراین بررسی جنایات و پیگرد قانونی ایشان، خارج از حوزه امکان، صلاحیت و فعالیت مرجعی خواهد بود که خود محصول مستقیم سیاست استعماری و گماشته ولی نعمتان خویش میباشند. هرگاه این " کمیسیون " بدستور دولت دست نشانده کابل هم، متولی چنین امری گردیده باشد، بازهم بدور از عقل سلیم و منطق امور خواهد بود، چنانچه پنداشته شود که جنایتکاران بر سراققدار در این دولت، اینک معتقد به احترام به حقوق بشر و رعایت آن گردیده و بنابراین، فرمان بررسی جنایات و مجازات خود شان را صادر نموده اند!

باری، شگفت ما از طرح مسئله جنایات جنگی توسط کمیسیون " مستقل " حقوق بشر را دلایل متذکره فوق کاملاً مبرهن میسازند.

اما اهمیت مبادرت هرچند سمبولیک این کمیسیون، منحصر درای نکته خلاصه میگردد که، این اقدام هنگامه ساز مطبوعاتی، با انگیزه و هدفی که جلوتر آنرا روشن خواهم ساخت، در حد خود اعترافی است به یک واقعیت عینی و انکار ناپذیر جامعه که رویهمرفته، سند محکومیت خود " کمیسیون " را هم میسازد. اگر معضله جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و موارد بی شمار نقض حقوق بشر طی حداقل دو دهه و نیم از حوادث جانکاه و رخداد های خانمان برانداز جامعه، برای قربانیان همین فجایع هولناک که اکثریت مردمان عادی، بیگناه، زجرکشیده و دردمند کشور را شامل میگردد، واقعیتی است عینی، اثباتی و بدور از جدل؛ اگر داعیه پیگیری حقوقی سیاسی همه جنایات مورد نظر، بعنوان یک مطلب ضروری حیاتی و غیر قابل انصراف، یکی از بدیهی ترین حقوق بشری، مشروع و بلامنازع قربانیان همین جنایات میباشند، تمکین ریاکارانه ودروغین کمیسیون گویا مستقل حقوق بشر بر این امر را برعکس، چنانچه اشاره شد، می بایست در حکم یک اعتراف ارزیابی کرد.

کاربرد مقوله اعتراف در اینجا و تأکید برآن، در واقع دارای معنا و مدلولی میباشند خاص که بطور مشخص، جایگاه و علایق ویژه دو جهت متضاد مثل مردم و دشمنان مردم، ستمگر و ستمکش، ظالم و مظلوم، قاتل و مقتول و... را تبیین میکند؛ یعنی این مفهوم، هرچند به نحوی مستتر و تلویحی، البته علی رغم خواست، اراده و سیاست هدایت کننده کمیسیون مزبور، مرز تمایز میان قربانیان جنایات و میان عاملین و مسببین آنرا ترسیم، و هویت شان را برملا میسازد.

این گفته بدین معنا نیست که گویا کارکنان کمیسیون نام نهاد حقوق بشر، همان عاملین، مرتکبین یا مسببین جنایات جنگی ضد بشری در حق مردم ستمدیده افغانستان هستند. چنین استنتاج و قضاوتی بی تردید، بی پایه، غیرمنصفانه و بنا برین، بدور از طرز نگرش، منطق و شیوه استلال این نوشته خواهد بود.

برعکس، در همینجا و با صراحت کامل اذعان باید داشت که ما، از گذشته سیاسی کارکنان این " دفتر " و از هویت فردی شان - به استثنای رهبریت آن در وجود - خانم سیما سمر - هیچگونه شناخت و اطلاعی نداریم.

احتمال می‌رود - و این جدا ممکن است - در جمع کارکنان این " دفتر " کسانی وجود داشته باشند که خود شان هم بگونه ای، به جرگه قربانیان جنایات ضد بشری در افغانستان تعلق داشته و داغ های آنرا بر جسم و روان خویش حمل نمایند که همین امر هم، انگیزه و دلیل مشخص اشتغال شان در کمیسیون مزبور باشد. چنانچه این احتمال، حقیقت یا مقرون به حقیقت باشد، ما به این قربانیان فریب خورده و گمراه، فقط می توانیم گوشزد نماییم که راه و روش غلط و ابزار برگزیده غلط شان، در بهترین حالت خود فریبی خواهد بود تا مردم فریبی!

خود فریبی کارکنان گمراه این " کمیسیون " قبل از همه در همین خرام های بی مزه استقلالیت دروغین شان تجسم می یابد. واژه و صفت " مستقل " در نام و عنوان این " کمیسیون " بهمان اندازه دخیل، ساختگی، ناموجه و نامأنوس میباشد که ژست های مسخره و ادعاهای تهوع آور استقلالیت کرزی و دولت دست نشانده کابل!

باری، برخورد ما به کمیسیون " مستقل " حقوق بشر، نه فردی یعنی برخورد با افراد شاغل ناشناخته و گمراه، و نه ذهنی مبتنی بر یک ارزیابی انتزاعی و آرمانگرایانه، بلکه برعکس، برخوردی عینی، مشخص متکی بر تحلیل علمی و استدلال منطقی و قانونمند میباشد که تفصیل آنرا از نظر تئوریک، در بخش اول این نوشته بدست دادیم.

کمیسیون به اصطلاح مستقل حقوق بشر برای ما، نهادی است " بشری " سیاسی مرتبط به دولت و تابعی از آن؛ ماده ۵۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان که به همین امر اختصاص یافته است، چنین تصریح میدارد:

" دولت به منظور نظارت بر رعایت حقوق بشر در افغانستان و حمایت از آن، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان را تأسیس می نماید. هر شخص می تواند در صورت نقض حقوق اساسی خود، به این کمیسیون شکایت نماید. کمیسیون می تواند موارد نقض حقوق اساسی افراد را به مراجع قانونی راجع سازد و در دفاع از حقوق آنها مساعدت نماید. تشکیل و طرز فعالیت کمیسیون توسط قانون تنظیم میگردد." در این ماده بخوبی توضیح شده است که نه فقط تأسیس و تشکیل این کمیسیون و تعیین منسوبین آن، بلکه حتی طرز فعالیت آن هم، به عهده دولت میباشد. بنا برین این کمیسیون، به هر اسم و عنوان فریبنده و خاصی هم که بخواهد تبارز نموده و ادعای استقلالیت نماید، در واقعیت امر یک ارگان وابسته به دولت دست نشانده کابل و جزء لاینفک آن و در نتیجه، محصول بلافصل تجاوز و اشغال کشور بدست امپریالیست ها میباشد. فلسفه وجودی، ترکیب ارگانیکی، خصلت حقوقی سیاسی و بلاخره کارنامه عملی این نهاد را نمیتوان به هیچوجه، برون از حیطه نفوذ، صلاحیت و ایجابات سیاست اشغال، و جدا از قانونمندی های مناسبات استعماری و نو استعماری در یک قلمرو سیاسی تحت قیمومیت امپریالیسم مطالعه کرد.

اگر تجاوز به کشور و اشغال آن با همان قیافه خشن و عریان استعمار کهن، حسابگرانه و با دست‌آویز مبارزه ضد تروریستی عملی و توجیه گردید، پیشبرد طرح‌ها و نقشه‌های نو استعماری هم که با کنفرانس ننگین بن آغاز، و تشکیل دولت دست‌نشانده کابل در صدر نتایج آن می‌باشد، سری از شعارهای عوام‌فریب مثل آزادی، امنیت، بازسازی، دموکراسی ... و حقوق بشر را بایست بخدمت می‌گرفت. ریاکاری‌های اشغالگران امپریالیست و خادمان بر سراق‌تدارشان در دولت دست‌نشانده کابل را در رابطه با شعارهای آزادی، امنیت، بازسازی و دموکراسی، همه در طی همین چهار سال گذشته با گوشت و پوست خویش بخوبی آزموده‌اند؛ ترازنامه رسوای‌شان در همه این عرصه‌ها، علی‌رغم تمام لافزنی‌ها و تبلیغات مزورانه و کاذب، بحدی منفی است که بجزء جمعی از دسته‌بندی‌ها، محافل و پادوان لشکر امپریالیسم و ارتجاع که از اوضاع حاکم کنونی برکشور مستقیماً نفع می‌برند، دیگر کسی بطور جدی بدان باور نمی‌کند. وارد شدن به این مبحث در اینجا، البته از عرصه اهتمام این نوشته خارج است.

اما در حوزه حقوق بشر که اشغالگران امپریالیست به زعامت قلدردن‌نشانه امپریالیسم تجاوزگر آمریکا، ریاکارانه سنگ‌دفاع از آنرا به سینه کوبیده و در واقع، با همین مستمسک هم، تا جایکه میسر بوده است، برای دهه‌های متمادی، بر آتش خانمانسوز "جنگ سرد" خویش دمیده‌اند، سجل کارنامه‌های ضد حقوق بشری‌شان بسیار سیاه می‌باشد؛ این یک واقعیتی است اثباتی، و بدور از هرگونه شک، ابهام و تأویل:

اشتعال و پیشبرد جنگ‌های تجاوزکارانه امپریالیستی در ویتنام، لاوس، کمبودیا، کوریا... که در آن از کاربرد هیچگونه سلاح و ابزارهای ممنوعه جنگی، از بمب‌های آتش‌زای ناپالم تا مواد شیمی و گازات کشنده سمی... دریغ نشده است (از بمب‌های اتمی برای اولین بار بدست امپریالیست‌های آمریکایی در هیروشیما و ناکازاکی چیزی نمی‌گوئیم)؛ توسل به توطئه و راه‌اندازی کودتا‌های نظامی و براین مبنای تقویت و حمایت از دیکتاتوران نظامی در سراسر آمریکای لاتین؛ ایجاد دسته‌ها و شبکه‌های حرفه‌ای آدمکشی مثل جوخه‌های مرگ در السالوادور، گواتیمالا، هندوراس، و کنترها در نیکاراگوا... پشتیبانی از رژیم ضد بشری اپارتاید در آفریقای جنوبی، دست‌درازی و تجاوز در مناطق دیگری در آفریقای سیاه، در شاخ آفریقا، تقویت و حمایت همه‌جانبه و بیدریغ از جنایات صهیونیست‌های اسرائیلی در فلسطین، حمایت از شیخ‌های مرتجع عرب، از دیکتاتوران خون‌آشامی مثل صدام حسین در جنگ با ایران همه و همه فهرست جنایات امپریالیست‌های آمریکایی را خیلی طولانی، و پرورنده ضد حقوق بشری‌شان را قطور می‌سازند. اینکه در همه این تجاوزات، توطئه‌ها و مداخلات جنایتکارانه‌ها، دقیقاً به چه تعداد انسان بیگناه کشته، و تا چه حدی جنایات جنگی، جنایت‌علیه بشریت و موارد دیگر نقض حقوق بشر صورت گرفته است، مسئله ایست که پرداختن بدان، ایجاب یک تحقیق و تدقیق همه‌جانبه و خاصی را می‌نماید که کار این نوشته نمی‌باشد. ذکر این مثال‌ها و آنهم بمثابه مشت نمونه خروار، تنها بخاطری بوده است تا بدینوسیله نشان داده باشیم که، امپریالیست‌ها و آنهم امپریالیست‌های آمریکایی بگواهی تاریخ، نمی‌توانند به هیچ معیاری مدعی انسان‌سالاری و احترام به موازین حقوق بشر باشند. شعار "عدالت آمریکایی" آقای بوش را، البته با چشم‌داشت افتضاحات سیاست آمریکا و فجایع ارتش متجاوز و اشغالگرش در افغانستان و عراق، که هر نوع ضرورت رویکرد به گذشته تاریخی را منتفی می‌سازد، دیگر هر انسان آزاده، صلحدوست و باورمند به انسان و حقوق انسانی، بعنوان ناظر زنده درک نموده و بویژه مردم ستمدیده افغانستان و عراق، این "عدالت

امریکایی " را با پوست و گوشت خویش می‌توانند لمس نمایند! متبازز ترین نمونه های عملی همین احترام به موازین حقوق بشر منبعت از " عدالت امریکایی " را ، نام هایی همچون گواتانامو، ابوغریب، فلوجه، بگرام، قلعه جنگی و... تداعی می نمایند که از ذکر همین نام ها، مو بردن انسان راست میشود! آدم ربایی های " سیا " در برخی کشور های اروپایی و انتقال دزدانه مظنونین به تروریسم به زندان های مخفی در برخی از کشور های اروپای شرقی، افغانستان، سوریه، اردن، مصر... برای بازجویی و شکنجه که بتازگی توسط منابع حقوق بشر غیر وابسته بدولت ها افشا گردیده است، نمونه زنده دیگری از شعار " حقوق بشر " امریکایی میباشد!

مشاهده سلسله بلا انقطاع رویداد های دلخراش در هر گوشه و کنار عراق در روی صفحات تلویزیون که همه روزه و بیحساب از مردم عادی و بیگناه در آنجا، قربانی میگیرند، بخودی خود بر روایت امپریالیستی از حقوق بشر و آنهم در نسخه امریکایی اش، با قاطعیت خط بطلان می کشد. طرفه اینست که امپریالیست های امریکایی، در زمینه حقوق بشرهم بگونه بسا موارد دیگر، میکوشند قرائت خود شان را به جهانیان دیکته نمایند. آنها برخلاف بقیه کشورهای جهان، حاضر نیستند تا دادگاه بین المللی درلاشه برای بررسی جنایات جنگی و دیگر موارد نقض حقوق بشر را به رسمیت بشناسند، چون نمی خواهند که رهبران شان برای حسابدهی و دفاع از کارنامه های ننگین خویش در زمینه تخطی از حقوق بشر و ارتکاب جنایات جنگی، به تریبونال بین المللی احضار گردند، زیرا حقوق بشر مورد قبول همه زورمندان، چنانچه در بخش نخست این مقال مطالعه شد، غیر از آنست که جهانیان، یعنی اکثریت مردم عادی و بینوا استنباط می نمایند. قرائت آنها از حقوق بشر و رعایت عملی آنها، فلسفه ای توجیه می نماید که نامش را پراگماتیسم می خوانند. پشتوانه مادی همین فلسفه هم در قاموس امپریالیسم و ارتجاع، زور و فقط زور میباشد!

طنز تاریخ در اینست که منطق زورگویی و قلدر منشی های امپریالیست ها بویژه امپریالیست های امریکایی، و مشاهده گستره جنایات جنگی و میزان تخطی های ضد حقوق بشری آنها با ابعاد فاجعه آمیز شان، بعنوان مثال در رابطه با رویداد های بالکان، افغانستان و عراق و آنهم با نام آزادی، دموکراسی و حقوق بشر، نه فقط مردمان خواهان صلح، امن و آرامش در جهان، بلکه حتی دیکتاتورهای فاسد و خون آشامی از قماش میلوسویچ ها و صدام حسین ها را هم، می توانند به نیشخند وادارند!

باری، کمیسیون حقوق بشر به اصطلاح مستقل افغانستان که در حقیقت اما، نهادی وابسته به دولت دست نشانده امریکایی ها در کابل، و مولود اراده و مقتضیات سیاست نواستعماری متجاوزین اشغالگر میباشد، نه به خصلت امپریالیستی و ارتجاعی ولی نعمتان خود کاری دارد، نه به سابقه جنایتکارانه تاریخی و نه هم به کارنامه های ضد بشری کنونی شان؛ و در واقع نمی تواند کاری هم داشته باشد! اگر نهاد های حقوق بشر و مراجعی از قبیل عفو بین الملل، چه در خود امریکا و چه در جهان غرب، می توانند تا حدی مدعی فعالیت مستقل در حوزه حقوق بشر بوده و خود شان را ملزم به دفاع از این حقوق و به مراقبت از رعایت عملی این حقوق و موازین آن توسط دولت ها یا هر مرجع دیگری دانسته، طوریکه این ادعا و التزام شان را متناسب بامکانات و وسایل در دست داشته، در بسا موارد هم می توانند به اثبات رسانند، چنین فعالیتی با فلسفه وجودی کمیسیون به اصطلاح مستقل حقوق بشر افغانستان سازگاری نداشته و برعکس، بدور از خواست و برنامه کاری، و خارج از حیطه صلاحیت عملی آن میباشد.

این کمیسیون نه همانند نهاد های حقوق بشر در جوامع مدنی و دموکراتیک غرب، برحسب دینامیسم درونی خود جامعه، یعنی بناسی از یک پروسه طولانی فعالیت مدنی، دموکراتیک و آزادیخواهانه و در پاسخ عملی به مقتضیات آن در حوزه حقوق بشر بمیان آمده، بلکه برعکس، چنانچه مبرهن است، بسان خود دولت دست نشانده کابل، محصول مستقیم تجاوز و اشغال، و در خدمت اهداف آن میباشد. از هویت مبارزاتی کارکنان گمراه و گمنام این کمیسیون در حوزه حقوق بشر، که در اوضاع و شرایط دو دهه و نیم گذشته، می بایست در شکل مبارزه ضد جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت و عاملین آن، یعنی ضد اشغالگران شوروی سابق و آدمکشان خلقی و پرچمی، ضد نیروهای مجاهدین، طالبان و حامیان غربی شان و بلاخره ضد جنایات اشغالگران کنونی، تجسم یافته و برای مردم قابل لمس و اثبات باشد، نمی توان هیچ سندی ارائه داد. تاسیس این کمیسیون، چنانچه در ماده ۵۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان مطالعه نمودیم،

همانند خود این دولت، مولود خواست و نقشه های استعماری اشغالگران میباشد. رئیس این کمیسیون خانم سیما سمر است که قبل از تقررش به ریاست کمیسیون، سمت وزیر امور زنان در کابینه دولت موقت حامد کرزی، سپس معاونت لویه جرگه اضطراری را دارا بود. خانم سمر یکی از اعضای هیئت اعزامی پادشاه سابق به کنفرانس بن بود که بنا به توافقات خائنین ملی شرکت کننده در همین کنفرانس پیرامون تقسیم قدرت، بحیث وزیر امور زنان مقرر گردید. سابقه سیاسی نامبرده به استناد سندی که بدست ما رسیده است، پیش زمینه مساعد عروج وی بمناصب کنونی میباشد.

بموجب همین سند، وی قبل از کودتای ننگین ۷ ثور، با پرچمی ها مرادده داشته و سپس در زمان حکمرانی امین جلاد، ابتدا با سه جهانی ها یعنی " گروه " داکتر فیض، و بعد با شورای اسلامی هزاره جات به رهبری آخوند بهشتی همکاری داشته تا اینکه در پاره چنار پاکستان، به کمک سامایی ها و " گروه " شفاخانه شهدا را ایجاد می نماید. عاقبت، سیما سمر و یارانش با تشکیل شورای وحدت هزارگی، بطور آشکارا با فئودالان هزاره و محاذ ملی هزارگی خلقی ها و پرچمی ها و جهادی های وابسته به جمهوری اسلامی ایران، وارد همکاری شده تا اینکه با اشغال افغانستان بدست امپریالیست های متجاوز و انعقاد کنفرانس بن، بحیث یکی از خادمان دیرینه و باوفای خاندان طلاپی وارد کابینه دولت دست نشانده و سرانجام بفرمان کرزی، به سمت رئیس کمیسیون گویا مستقل حقوق بشر مقرر میگردد.

باشناخت از هویت سیاسی خانم سمر و آنهم بر مبنای تحلیل از مواضع سیاسی گذشته و موقعیتش پس از اشغال افغانستان بعنوان وزیر کابینه، و اینک رئیس کمیسیون، میتوان به خصلت واقعی خود کمیسیون به اصطلاح مستقل حقوق بشرهم و نقش حقیقی آن بعنوان ابزار خدعه و تزویر در خدمت امپریالیسم و ارتجاع پی برد.

آنچه باری نهاد های واقعا حقوق بشری مستقل و غیر وابسته، در حکم یک فعالیت عملی روتین، مشروع و متعارف میباشد، برای کمیسیون به اصطلاح مستقل حقوق بشر افغانستان، یک امر ناشناخته، نامشروع و خارج از حیطه عمل و صلاحیت آن تلقی خواهد شد!

اگر از تجاوز امپریالیستی به افغانستان که این کمیسیون خودش، چنانچه میدانیم، محصول مستقیم آن میباشد، در اینجا چیزی نگوییم، در همین چهار سال شرایط اشغال که در طی آن صد ها، بل هزار ها مورد جنایت جنگی و تخطی از موازین حقوق بشری اتفاق افتاده است، کمیسیون مزبور هیچ موضعی اتخاذ نموده و کاری انجام نداده است. بطور مثال جنایاتی را که امپریالیست های اشغالگر در قبال

مردم عادی و بیگناه و آنهم با بمباردمان ها و راکت زنی های همیشگی مرتکب میگردند که قربانیان آنرا همواره زنان، کودکان و کهن سالان و حتی در مواردی تمام اعضای یک خانواده تشکیل داده اند؛ در مواردی حتی محافل خوشی و مراسم سوگواری مردم بی پناه هم، از حملات ددمنشانه اشغالگران امپریالیست مصئون نمانده اند!

ارتکاب چنین اعمالی بموجب کنوانسیون ژنیو در خصوص جنایات جنگی و نقض حقوق بشر، محکوم شمرده میشود؛ موضعگیری در قبال چنین تخلفات جنایتکارانه از حقوق بشر، گویا خارج از حوزه فعالیت و صلاحیت خانم سمر میباشد! ربودن مخالفین توسط اشغالگران و انتقال شان به زندان های مخفی تحت کنترل امریکایی ها در داخل و خارج افغانستان، مغایر با مفاد کنوانسیون ژنیو و بنابراین در حکم نقض صریح حقوق بشر میباشد. هیچ نشانه ای در همین چهار سالگذشته وجود ندارد که بیانگر کوچکترین اعتراض و موضعگیری کمسیون به اصطلاح مستقل حقوق بشر افغانستان باشد!

در زندان های تحت کنترل ارتش اشغالگر امریکا و همچنان زندان های خصوصی افراد امریکایی (!) در افغانستان، به اعتراف خود امریکایی ها تا کنون بسیاری از اسیران افغانستانی، شکنجه و در زیر شکنجه کشته شده اند؛ در قبال همه این اعمال و جنایات ضد بشری، کمسیون "مستقل" حقوق بشر خانم سمر، مطلقا سکوت نموده است!

البته چنانچه میدانیم، نه کمسیون "مستقل" حقوق بشر، و نه هم دولت دست نشانده، یا بعبارت دیگر دولت گویا منتخب کرزی، هیچکدام حق ورود به زندان های مخصوص امریکایی ها در خاک افغانستان و بازرسی از نحوه امور، یعنی شکنجه، کشتار و تخلفات ضد حقوق بشری بدست امریکایی ها را ندارند! اطلاعاتی که از اعمال شکنجه اسیران در این زندان ها و کشته شدن بسیاری از آنها به بیرون درز نموده است، همه توسط خود منابع امریکایی، و در پاره ای از موارد هم توسط نهاد های صلیب سرخ بین المللی و سازمان عفو بین الملل بوده است! پس معلوم نیست که کار و مهمتر از آن، استقلالیت کمسیون حقوق بشر افغانستان و دولت گویا منتخب کرزی، به چه معنا میباشد؟؟!! چرا کمسیون "مستقل" حقوق بشر در همه این موارد، حتی یک سند اعتراضی و افشاگرانه برای افکار عمومی و برای مراجع حقوق بشر بین المللی انتشار نداده و نمی تواند انتشار بدهد؟!

آیا شکنجه و کشتار اسیران در زندان های تحت کنترل امریکایی، در حکم تخطی از حقوق بشر نمی باشد؟! آیا اسیران گرفتار بدست جنایتکاران امریکایی، صرف نظر از تعلقات ملیتی، قومی و باورهای سیاسی، مذهبی، از دیدگاه حقوق بشر خانم سمر، اصلا بشر و دارای حقوق بشری میباشند؟ و یا اینکه جنایات ضد حقوق بشراربابان امپریالیست امریکایی مافوق بازرسی و اعتراض یک کمسیون به اصطلاح مستقل حقوق بشر میباشند!

آیا کشتار مردم عادی و بیگناه در مراسم شادی و سوگواری، تخریب منازل و آبادی های مردم در طی حملات و عملیات راکتی و بمباردمان های سیکسرانه جنایتکاران امریکایی، عملی مجاز، مشروع و موافق با موازین حقوق بشر و روح کنوانسیون ژنیو میباشد، یا اینکه کشتار همین مردمان، اصلا ارزش تحقیق، بازرسی و اعتراض را ندارد؟؟!!

کمسیون "مستقل" حقوق بشر افغانستان در همه این موارد چه میگوید، و مشروعیت و استقلالیت آن به کدام اصول و پرنسپ های استناد دارد؟؟!!

قتل و کشتار های بی شمار و بی پایان در جنگ های ایله جار و ارتجاعی میان جنگسالاران جنایتکار در طی همین چهار سال گذشته، و همچنان کشتارهای مخالفین بدست دولت دست نشانده هم، یک

واقعیت غیر قابل انکار میباشد؛ ارزیابی، بازرسی و اعتراض نامه های " کمیسیون " در قبال چنین جنایات جنگی و تخلفات حقوق بشری در کجا، و به کدام مراجع حقوقی بین المللی پیشکش شده، و بلاخره حمایت آن از حقوق، جان و سلامت قربانیان اینهمه جنایات چگونه بوده است؟!

غصب املاک و دارایی های عامه مردم هم بموجب احکام کنوانسیون ژنیو در خصوص حقوق بشر، یکی از موارد نقض حقوق بشر تلقی میگردد؛ اعتراض کمیسیون " مستقل " حقوق بشر افغانستان در همچو مواردی از جمله در قبال غصب و تصاحب خانه ها و املاک مردم در منطقه شیرپور شهر کابل بدست مقامات صاحب نفوذ در دولت و حتی اعضای کابینه، که توسط برخی نهاد های بین المللی بررسی و محکوم گردیده است، در کجاست؟! و...

بسیاری از چهره های جنایتکار شناخته شده چه از جمع خلفی ها و پرچمی ها و چه از جمله جهادی ها و طالب ها، امروزه مستقیم و غیر مستقیم در اوضاع و شرایط حاکم کنونی حضور فعال و قدرتمند دارند؛ چه بسا که برخی از همین جنایتکاران شناخته شده، در کابینه دولت دست نشانده کرزی و هم در پست ها و مقامات دیگر کلیدی و حساس در مرکز و ولایات، مشغول کار میباشند. کمیسیون " مستقل " در قبال اینان چه موضعگیری داشته، بررسی، بازرسی و بازخواست آن در کجاست و به اطلاع کدام مرجع با صلاحیت حقوقی، جنایی و جزایی رسیده است؟!

این " کمیسیون " در طی همین مدت موجودیت خود، چند گزارش و نامه اعتراضیه به تریبونال بین المللی در خصوص جنایتکاران جنگی در افغانستان ارسال نموده و چند بار در این خصوص، طالب دادخواهی گردیده است؟! ...

چنانچه میدانیم، ترازنامه کاری کمیسیون " مستقل " حقوق بشر افغانستان در همه این موارد و در طی مدت موجودیتش صفر میباشد!

اما برای اینکه به چشم پوشی عمدی از واقعیت و در نتیجه، به بی انصافی متهم نگردیده باشیم، باید اذعان نماییم که این " کمیسیون " در واقع، کارهایی را هم انجام داده است و کماکان انجام میدهد؛ یکی از همین کار ها، همین طرح ناگهانی یا " ابتکار " طرح مسئله جنایات جنگی و نقض حقوق بشر میباشد که در همان آغاز بدان اشاره شده و در واقع، عنوان و موضوع نوشته حاضر را تشکیل میدهد! ناگهانی بدین معنا که "ابتکار " طرح مسئله جنایات جنگی توسط کمیسیون حقوق بشریمتابه یک ماجرای هنگامه ساز مطبوعاتی، چنانچه بخاطر داریم، دقیقا در فاصله زمانی کوتاهی یعنی قبل از راه اندازی " انتخابات " ریاست جمهوری بعمل آمده است!

با چشمداشت رقابت های هرچند نمایشی در " انتخابات " مزبور، میتوان چنین نتیجه گیری نمود که انتخاب چنین موعد زمانی برای " ابتکار " کمیسیون " دارای انگیزه و هدف مشخصی بوده است و آن عبارت است از استفاده از یک اهرم حقوقی و مطبوعاتی برای زیر فشار قرار دادن جناح بندی های درون حاکمیت دست نشانده به نفع جناح کرزی! زیرا بگمان " کمیسیون " و جمعی از مردم، کرزی که تا قبل از اشغال افغانستان و تاجپوشی اش بدست اشغالگران امریکایی، شخصی بود گمنام و در واقع، " کسی " شمرده نمی شد، همانند جنگسالاران شناخته شده جهادی و رقبای انتخاباتی، گویا در زمره جنایتکاران جنگی محسوب نمی شود!

این جاست که نقشه طراحی شده توسط دولت دست نشانده کرزی و اربابان امپریالیستی که " ابتکار " آن به کمیسیون " مستقل " حقوق بشر نسبت داده شد، بای بکار گرفته می شد؛ و " کمیسیون " هم عملا با چنگ

انداختن به به یک اهرم قوی که اکثریت مردم دردمند افغانستان، یعنی همان قربانیان جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت را هر آن به حرکت وامیدارد، و با سوء استفاده از یک موضوع عمیق حقوقی بشری در افغانستان، وارد یک معرکه حسابگرانه سیاسی به سود کرسی می‌گردد!

روپوش حقوق بشر و عنوان کردن مسئله جنایات جنگی توسط " کمیسیون " بنابرین، حرکتی بود سمبولیک و عوامفریبانه و اساسا در خدمت امپریالیسم و ارتجاع!

چنانچه پس از پایان کمدهی انتخابات، آتش هیاهوی مطبوعاتی پیرامون مسئله جنایات جنگی و نقض حقوق بشرهم، به همان سرعتی که مشتعل شده بود، بهمان سرعت خاموش گردیده و مسئله جنایتکاران هم به فراموشی گرایید!

همه بیانات تاکنونی و شرح کارنامه واقعی کمیسیون گویا مستقل، دال بر اینست که کمیسیون مزبور در زمینه حقوق بشر، نتوانسته و اصولا نمی تواند کاری را انجام دهد؛ ادعاهای بی پایه و دروغین در رابطه با مسئله جنایات جنگی و پیگرد عاملین آن هم، در واقع، همانطوریکه گفته شد، چیزی غیر از یک حرکت سمبولیک و عوامفریبانه نبوده که همین امرهم، در حکم سند محکومیت خود همین " کمیسیون " میباشد، چرا؟

برای اینکه " ابتکار " کمیسیون، چنانچه گفته شد، جزء یک حرکت سمبولیک و عوامفریبانه، چیز دیگری نبوده و نمی تواند باشد؛ چنانچه به این امر توجه داشته باشیم که این " کمیسیون " همانند خود دولت دست نشانده کرسی، محصول مستقیم تجاوز و اشغال افغانستان توسط امپریالیست ها بوده است؛ و چنانچه به این واقعیت عینی باور داشته باشیم که، نه فقط علت وجودی این " کمیسیون " همانند خود دولت دست نشانده کرسی، بلکه شرط اصلی بقای شان هم، همانا حضور فعال امپریالیست های اشغالگر در افغانستان و سیطره مناسبات استعماری و نواستعماری بر تمامی ابعاد زندگی در جامعه میباشد؛ بنابرین درک شعارها، مانور ها، ابتکار ها و درمجموع کارکرد عملی آن بعنوان ابزار خدعه و تزویر در خدمت پیشبرد اهداف و نقشه های آزمندانه امپریالیسم و ارتجاع هم، بخوبی روشن و میسر می‌گردد.

اگر کمیسیون به اصطلاح مستقل حقوق بشر، در واقع نهادی وابسته به دولت دست نشانده کابل و تابعی از آن میباشد؛ اگر جنبه اجرایی گزارشات فرضی " کمیسیون " یعنی تطبیق عملی توصیه ها و پیشنهادات آن، از صلاحیت های خود دولت و ارگان های اجرایی و قضایی ان میباشد؛ اگر حضور قدرتمند بسیاری از جنایتکاران جنگی و عاملین اصلی جنایت علیه بشریت و موارد بی شمار نقض حقوق بشر در دولت دست نشانده کرسی، واقعیتی عینی، ملموس و غیر قابل انکار میباشد؛ اگر ولی نعمتان همین دولت، یعنی اربابان اشغالگرشان، چنانچه در بخش نخست این مقال مطالعه شد، خود شان از زمره جنایتکاران جنگی و عاملین نقض حقوق بشر و آنها نه فقط در افغانستان میباشد و ... بنابرین طرح مسئله جنایات جنگی و پیگرد عاملین آن توسط " کمیسیون " را ، جزء بعنوان یک حرکت عوام فریبانه و سمبولیک، چیز دیگری نمیتوان ارزیابی کرد، زیرا این " کمیسیون " میداند و باید دانسته باشد که عاملین جنایات جنگی علیه بشریت و موارد بی شمار نقض حقوق بشر، دقیقا همان ولی نعمتان امپریالیست و مرتجعین بر سراقدر در دولت دست نشانده کابل میباشد که آمر و کارفرمای " کمیسیون " میباشد. " کمیسیون " میداند و باید دانسته باشد که در طی همین چهار سال گذشته، به چه تعداد " کمیسیون " های تحقیقی دیگری بفرمان کرسی بوجود آمده اند که همه

فاقد ارزش عملی، و فقط بخاطر فریب عوام الناس بوده، طوریکه از چگونگی کار و نتایج تحقیقات شان، پس از چهار سال هم کسی چیزی نمی داند!

کمیسون " مستقل " حقوق بشر، با روپوش قرار دادن مسئله جنایات جنگی و پیگرد حقوقی عاملین آن، نه تنها به نفع جناح کرزی در انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری وارد کارزار سیاسی شد، بلکه با براه انداختن سرو صدای مطبوعاتی، کوشیده است تا بچشم مردم عامه خاکپاشی نماید!

" کمیسون " با طرح مسئله جنایات جنگی و پیگرد عاملین آن، کوشیده است که بطور کاملا ریاکارانه، بازار امید ها و توقعات مردم دردمند، یعنی قزبانیان جنایات ضد بشری برای دادخواهی و پیگرد قانونی جنایتکاران را گرم نگهداشته و آنها را با سوء استفاده از درد، رنج و احساسات جریحه دار شده شان، در جهت انتخاب کرزی و حمایت از این جناح بندی بسیج نماید!

" کمیسون " با طرح مسئله جنایات جنگی و برپا نمودن سر و صدای مطبوعاتی در این رابطه، مزورانه کوشیده است که مردم را به حاکمیت دست نشانندگان امپریالیست ها امیدوار ساخته، و با آرایش قیافه های کریه آنها، از ایشان بت های بی آزار و باورمند به قانون، عدل و انصاف بتراشد!

" کمیسون " با طرح مسئله جنایات جنگی و پیگرد عاملین آن، بلاخره کوشیده است تا دولت دست نشانده امپریالیست های اشغالگر را در اذهان عامه مردم، بمثابه یک دولت مشروع، مستقل و قانونمند و مدافع حقوق، منافع و خواسته های مردم رنج کشیده کشور معرفی نماید! و ...

اینست معنای اصلی طرح گویا ابتکاری مسئله جنایات جنگی توسط کمیسون " مستقل " حقوق بشر افغانستان بعنوان ابزار خدعه و تزویر در خدمت امپریالیسم و ارتجاع!

شعار های کدایی و مانور های عوامفریبانه دشمنان شناخته شده مردم ستمدیده کشور از هر حنجره ایکه بیرون آیند؛ با هر پیرایه و به هر خدعه و تزویری که ظاهر گردند؛ به محض تماس با واقعیت های سرسخت جامعه بلا کشیده افغانستان، ماهیت اصلی و اهداف حقیقی ضد مردمی شان برملا خواهد شد.

با این وجود، مستقل از اینکه چه کسی و کدام مرجعی داعیه حقوق بشر را داشته، و صرفنظر از اینکه درک و استنباط آن از حقوق بشر و موارد نقض آن چه میباشد، باید گفت که مسئله حقوق بشر بذات خود و تخطی از آن که مراد در اینجا، قبل از همه همان مسئله جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و پیگرد حقوقی عاملین آن میباشد، یک مسئله خیلی فوری و مبرم، حیاتی و غیرقابل انصراف و فراموشی در سرزمین واقعیت افغانستان میباشد:

نقض حقوق بشر، موارد بی شمار و ابعاد فاجعه آمیزش در طی دو دهه و نیم از حیات سیاسی جامعه را کلا، تراژیدی خونبار افغانستان بخوبی تمثیل مینماید. قریب به دو ملیون کشته، صد ها هزار معلول و ناقص اعضا، کشتارهای دسته جمعی، زنده بگور کردن ها، میخ به سرکوبیدن ها، شکنجه ها و اعدام های بدون محاکمه، نسل کشی و تصفیه های قومی، زن ستیزی سیستماتیک و با برنامه، هتک حرمت و تجاوز به زنان، به غنیمت گرفتن دختران جوان و ازدواج های اجباری، قاچاق کودکان، غصب اموال وممتلكات مردم، تاراج دارایی های عامه، تخریب شهرها و آبادی ها و منازل مسکونی، کوچانیدن اجباری مردم از خانه و کاشانه و محل اقامت، ملیون ها تبعید و خانه بدوش ... همه و همه نمونه های زنده و گویایی از موارد نقض حقوق بشر و از جمله جنایات جنگی و جنایت علی بشریت میباشد که داغ های ناسور شان، بر جسم و روان اکثریت مردم ستمدیده افغانستان تا ابد حک گردیده است که در هرحالت و تحت هر شرایطی، مستلزم غور، بررسی و بازخواست بسیار جدی میباشد. آنچه این زخم

ها را پیوسته تازه و مردم داغ‌دیده کشور را در غلیان و بیقراری نگه‌میدارد، نه تنها عدم رسیدگی به مسئله جنایات جنگی و پیگرد قان.نی عاملین آن، بلکه همچنان مشاهده همان عاملین جنایات کماکان بر سریر قدرت دولتی می‌باشد!!! مشاهده این واقعیت خیلی تلخ و جانکاه در زندگی روزمره، برای مردم داغ‌دیده کشور در حکم پاشیدن نمک بر زخم های التیام نیافته و خونچکان شان می‌باشد!

البته پیگیری مسئله جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و موارد بی شمار نقض حقوق بشر در افغانستان، نه فقط بعنوان یک مسئله فوری و حیاتی حقوق بشری مطرح بحث است که تحقق عملی و عادلانه آن، بارتوانفرسای جسمی روانی قربانیان جنایات، یعنی بار اکثریت مردم داغ‌دیده کشور را، تا حدودی سبکتر ساخته و زخم های شان را تا حدی التیام خواهد بخشید، بلکه پیگیری این مسئله همچنان بعنوان یک موضوع مبرم و حیاتی دوامدار مطمح نظر می‌باشد که، ادامه زندگی باهمی و تأمین صلح، ثبات، امنیت، ترقی و بلاخره عدالت اجتماعی، به رسیدگی بدان، عمیقا و بطور اجتناب ناپذیری بستگی دارد، زیرا بدون تأمین عدالت اجتماعی، دستیابی به صلح اجتماعی هم سرابی بیش نخواهد بود. و بدون تطبیق عملی و عادلانه موازین شناخته شده حقوق بشر، آنچنانکه کنوانسیون ژنیو تصریح می‌دارد، و محاکمه علنی همه جنایتکاران شناخته شده، تحقق پیشرفت اجتماعی و پیریزی و استقرار یک جامعه قانونمند مدنی و دموکراتیک، بگواهی تاریخ امری محال و بدور از تصور می‌باشد.

شرط بنیادین نیل به همه این نیازهای انصراف ناپذیر فوری و تاریخی جامعه دردمند، ویران، بحران زده، اشغالی و اسیر افغانستان را، همانا تدارک، سازماندهی و پیشبرد ظفرمندان یک مبارزه آزادیبخش ملی برای استرداد استقلال و آزادی ملی و برقراری یک حاکمیت دموکراتیک مردمی می‌سازد که ممثل راستین اراده آزاد و منافع مردم زحمتکش و ستم‌دیده کشور باشد.

تنها و تنها در تحت چنین شرایطی می‌باشد که میشود به امر پیگیرد و محاکمه همه جنایتکاران جنگی و عاملین نقض حقوق بشر، و احترام به حقوق انسان و رعایت عملی آن، بحق و عمیقا امیدوار گردید.